

تعلل سیستم‌های فرهنگی و رسانه‌ای در روزهای جنگ مستقیم

سردرگمی در آتش

محمدرسول ظهیری

خبرنگار

در لحظاتی از تاریخ، یک ملت نه فقط با موشک و آتش که با تصویر و روایت نیز درگیر جنگ می‌شود. «جنگ ۱۲ روزه» میان ایران و رژیم منحوس صهیونیستی، اگر چه در عرصه نظامی به سرعت باواکنش کوبنده و حساب‌شده ایران پاسخ داده شُشد، اما در جبهه فرهنگی و رسانه‌ای، ما با نوعی تعلل و سردرگمی روبه‌رو بودیم که نشان داد بسیاری از مجموعه‌های متولی روایت، هنوز برای مواجهه با «جنگ مستقیم» و «جنگ روایت‌ها» آمادگی کافی را نداشتند. این یادداشت قصد دارد نگاهی انتقادی به عملکرد این سیستم‌ها در این مقطع تاریخی داشته‌باشد و تلاش کند هم نقاط ضعیف را نمایان سازد و هم روزنه‌های امید را بیان کند.

بر خلاف سال‌های گذشته که کشور مان با جنگ‌های نیابتی مواجه بود، مانند درگیری‌های منطقه‌ای و نیابتی دیگر این بار، دشمن منحوس مستقیماً وارد میدان شد. جنگ ۱۲ روزه با رژیم صهیونیستی، بیش از هر چیز، یک نقطه عطف در منازعه تمدنی میان ایران و غرب بود. این نبرد، فرصتی طلایی بود برای بازتعریف مفاهیمی چون مقاومت، مظلومیت، پیروزی و روایت‌حق. اما آیا سیستم فرهنگی و رسانه‌ای کشور توانست این فرصت را به درستی دریابد؟ پاسخ این سؤال در ادامه این یادداشت عیان خواهد شد.

■ ■ ■

سردرگمی در اتاق‌های فرهنگی

در نخستین روزهای حمله رژیم صهیونیستی و پاسخ متقابل ایران، نوعی سکوت، تعلل و سب‌سردرگمی در دستگاه‌های متولی روایت دیده می‌شد. به‌جای تدوین یک «نقشه روایی» برای روایت این تقابل تاریخی، شاهد توسل به قالب‌ها و الگوهای کلیشه‌ای جنگ‌های نیابتی بودیم؛ همان کلیپ‌های تکراری، همان پیام‌های بی‌جان، همان استفاده مطلق از نمادها و بدون درک عمیق از بافت موقعیت، حتی در فضای مجازی که طبیعتاً سریع‌تر و خودجوش عمل می‌کند، روایت‌ها پراکنده، بدون هماهنگی و فاقد محتوای اثرگذار بودند. شبکه‌های اجتماعی پُر بودند از تحلیل‌های سطحی، کلیشه‌ای تصویری، یا حتی بازنشر محتوای غیر مرتبط با جنگ فعلی. در ادامه و پس از جنگ ۱۲ روزه نیز، در بسیاری از واکنش‌های فرهنگی و هنری، شاهد تکرار روایت‌های احساسی بودیم که عمدتاً حول نمادهای چون «سردست گرفتن لباس‌های نظامی و خاکی سرداران شهید» در هیئت‌های عزاداری محرم یا ساخت برنامه‌های تلویزیونی با محوریت گفت‌وگو با همسران شهدا می‌چرخید.

ایسن نوع روایت‌ها، گرچه بار عاطفی قابل توجهی دارند و برای توده مخاطبان عام قابل فهم و پذیرفتنی‌اند، اما در شرایط جنگ مستقیم با دشمنی وقیح و پیچیده که

به‌شدت بر عملیات روانی مسلط است، کافی نیستند.

روایت جنگ، علاوه بر احساس و همدلی، باید روایت قدرت، صلابت و اقتدار هم باشد؛ نمایشی از توانمندنی‌های نظامی، ابتکارهای دفاعی و موقعیت‌های راهبردی که پیام روشنی به دشمن و مخاطب داخلی منتقل کند: کشور ما کشوری مقتدر است که توان مقاومت و ضربه‌زدن به دشمن را در هر سطحی دارد. متأسفانه در این جنگ ۱۲ روزه، به این مهم توجه لازم نشد. کمتر شاهد تولیدات هنری، مستندهای تحلیلی یا پوشش‌های رسانه‌ای بودیم که به‌صورت عینی و مستند، به نمایش قدرت کشور بپردازند. این خلأ باعث شد روایت غالب، به روایتی صرفاً عاطفی تبدیل شود که در برابر روایت هوشمندانه و پر قدرت رسانه‌های دشمن، ضعیف و ناکارآمد به نظر می‌رسید.

اگر چه روایت احساسی به‌عنوان یک ضلع مهم از روایت کلی باید حفظ شود، اما بدون حضور قوی روایت قدرت، تصویری کلی جنگ ناقص و آسیب‌پذیر می‌ماند. لذا در آینده باید تمرکز و بژهای بر ترقیت روایت اقتدار و نمایش دستاوردهای میدانی، فنی و استراتژیک در چنین منازعاتی صورت گیرد.

تجربه جنگ مستقیم و آزمون روایت

در مواجهه با جنگ‌های پیچیده ترکیبی، آنچه بیش از همه نیاز است، حضور ذهن، قریحه فرهنگی و ابتکار رسانه‌ای است. سیستم فرهنگی و رسانه‌ای ما، با بهتر بگوییم متولیان این دو حوزه حساس، اساساً در این ۱۲ روز نشان دادند دچار نوعی رخوت و تکرار استراتژیک شده‌اند. نهادهایی که باید پیش‌رو در روایت‌سازی و تولید حس و پیام باشند، اغلب به عملیات‌هایی منفعل و سردرگم پناه برند. در این میان، غفلت از زبان هنر، خصوصاً در قالب‌هایی چون مستند، شعر، موسیقی و گرافیک، به چشم می‌آید. هیچ مستند کوتاه، ناهنگ یا محتوای تصویری جدی در نخستین روزهای جنگ تولید نشد که بتواند نبض جامعه را در دست گیرد. هیچ نشست یا محفل زنده تحلیلی برای دانشگاهیان، نخبگان یا حتی عموم مردم برگزار نشد که روایت مقاومت کشور را در برابر دشمن تبیین کند. روایت‌گری در جنگ مستقیم، تفاوت ماهوی با روایت‌گری در جنگ‌های نیابتی دارد. در جنگ مستقیم، سرعت، دقت، اعتبار و عمق روایت، اهمیت دوچندان دارد. رسانه‌های مقاومت بسیار هوشمندانه‌تر عمل کردند: آن‌ها توانستند یک نبرد سنگین را با «نظم روایی» و «شجاعت بیانی» همراه کنند.

■ ■ ■

روایت جنگ از سرزمین وحی

از حمله‌های ایران می‌گفتند و تصاویر موشک باران‌ها را پیش می‌کردند. برخی کانال‌ها در کنار ویرانی‌های تهران، تصویر ویرانی‌های اسرائیل را هم نشان می‌دادند و این پاسخ حملاتشان بود.

زمانی که عیسی و یارانش به اورشلیم نزدیک شدند و عیسی شهر را از دور دیده به گریه افتاد و گفت: «ای اورشلیم! صلح و آرامش جاوید در اختیار تو قرار داده شد؛ اما تو آن را رد کردی و اینک دیگر دیدار است. به زودی دشمنانت در پشت همین دیوارها سنگرها ساخته و از هر سو تو را محاصره خواهند کرد، آن‌گاه تو را با خاک یکسان کرده و ساکنانت را به خاک و خون خواهند کشید زیرا فرصتی را که خدا به تو داده بود رد کردی.» (لوقا ۱۹: ۴۱-۴۳)

با ادامه موشک باران‌ها ویرانی اسرائیل هم بیشتر می‌شود. نمی‌دانم چند نفرشان به هلاکت رسیدند، حتماً زیاد نبودند، آن‌ها به پناهگاه‌هایشان فرار می‌کنند؛ اما شاید همان عده کم هم برای ترسشان کافی باشد.

زمانی که به عیسی اطلاع دادند که پیلاطوس، فرماندار رومی، عده‌ای از زائران را در اورشلیم قتل عام کرده، عیسی با شنیدن این خبر فرمود: «آیا تصور می‌کنید این عده از سایر مردم گناهکارتر بودند که این‌گونه رنج کشیدند و کشته شدند؟ به هیچ وجه! شما نیز اگر از راه‌های بد خویش بازنگردید و به سوی خدا بازگشت ننمایید، مانند ایشان هلاک خواهید شد.» (لوقا ۱۳: ۳۰-۵۱) دلم برای شهر تم می‌شود. برای ترافیک‌هایش، برای آلودگی اش، برای سر و صدا،هایش، برای جمعیت زیادش، برای مغازه‌ها و خانه‌های بلندش. زمانی که برگردم با چه شهری روبه‌رو می‌شوم؟ شهری ویران با ساختمان‌های خراب شده و برج‌های فرو ریخته؟ اصلاً می‌توانم وارد تهران شوم یا مانند بسیاری از مردم که شهر را ترک کرده‌اند دوباره با سفر ببندم و راهی شهر دیگری شوم. دلم برای خانه‌مان تنگ شده. خبر زدن ساختمان صدا و سیما که به گوش‌مان رسید، دلخوره بیشتری به جانمان می‌افتد. العربیه مردی با دستان خونین که بیرون ساختمان شیشه‌ای صدا و سیما ایستاده و رو به دوربین صحبت می‌کند را نشان می‌دهد. به‌زبان عربی است و متوجه حرف‌هایش نمی‌شوم اما مورد دلم دستان خونینش را جلو می‌آورد و گویی می‌گوید: «این دستان خنث است اسرائیل است.»

هر زمان که خیلی ناراحت هستم شبکه ۲ ایران را نگاه می‌کنم. چقدر حرف‌های امیدبخش می‌زنند. چقدر خوب پاسخ پیامک‌های مردم را می‌دهند. چه مچری‌های توانایی دارد. دوباره دوستانمان را می‌بینم و خبر هک شدن این شبکه را متوجه می‌شومیم. به اتاق پر می‌گردیم. روی شبکه علامت no signal. آمده. بعد از چند روز دوباره کانال‌یابی می‌کنیم. شبکه‌ای که دسترس خارج می‌شود و ما این را هم از دست می‌دهیم.

دوستان هم کاروانی‌مان را که می‌بینم به هم دلم‌داری می‌دهیم. از موشک باران اسرائیل توسط نیروهای ما و پیش قدمای خیر خیر یا صیورن و آهنگ باب اسفنجی می‌گوییم. نمی‌دانم چند تابش‌ان واقعی است اما دوست دارم باورشان کنم. مدیر کاروان مان می‌گوید که برنامه سلازمان حج تا کنون برای خروج ایرانی‌ها از عربستان و ورود به ایران این است که یا به کشور عراق می‌روند یا ترکیه و یا ترکمنستان. گزینه تهرانی‌ها احتمالاً عراق است و مرزهای غربی کشور. اما هیچ چیزی مشخص نیست. خروج زائران بسیار کند شده. در همین ایام امام جماعت مسجدالحرام از ایران حمایت می‌کند و این مایه امیدری برای ماست.

کاروان‌های دیگر چندین بار چمدان‌هایشان را تحویل داده‌اند و برگشت خورده‌اند. است. چند بار تاریخ برگشتشان مشخص شد و لغو شد. در لای هتل کاروان اصفهانی‌ها را می‌بینم که برای رفتن به ایران جمع شده بودند. با یک خانم هم کلام می‌شوم. می‌گفت دومین بار است که بازگشتشان به ایران لغو شده. قرار است ایرانی‌ها را با هواپیما از جده به شهر عرعر که مرز میان عربستان و عراق است بفرستند اما گویا خود شرکت هواپیمایی کنسل کرده و آن‌ها مجبور به بازگشت به اتاق‌هایشان و ماندن در عربستان هستند.

دلمان مثل سیر و سرکه می‌به جوشد. نزدیک به چهل روز است که در عربستان هستیم. زیارت بسیار دلچسب است؛ اما استرس جنگ و خانواده‌هایمان را نمی‌توانیم تحمل کنیم. رفتار عربستان گرچه با ما خوب بود ولی اگر جنگ ادامه پیدا می‌کرد آمیدی به آن‌ها نداشتیم. مسئولین کاروان به ما امیدواری می‌دهند که هتل مکه تا اوایل ماه محرم در اجاره کشور ایران است و از این بابت نگرانی‌ای نیست ولی ما لدل‌شوهرمان را نمی‌توانستیم کنترل کنیم.

در کشور ما اما، نه تنها روایت‌ها ضعیف بودند، بلکه در مواردی با اطلاعات ناقص، تصاویر قدیمی یا بی‌ربط و شاعرهای نغ‌نماشده همراه شدند. این نه تنها باعث بی‌اعتمادی مخاطب داخلی شد، بلکه فرصت «اثرگذاری بین‌المللی» را نیز از بین برد.

جنگ هنوز تمام نشده است؛ نبرد روایت‌ها باید ادامه یابد

جنگ ۱۲ روزه شاید از نظر نظامی وارد مرحلهٔ پس شده باشد، اما این نبرد به هیچ‌وجه به پایان نرسیده‌است. تازه‌مانی که دشمن از نقشه جغرافیایی منطقه برای همیشه محو نشود، این جنگ ادامه خواهد داشت. این بدان معناست که سیستم‌های فرهنگی و رسانه‌ای کشور باید از حالت سردرگمی خارج شوند و با هوشمندی و قدرت، روایت مقاومت را نه تنها حفظ کنند، بلکه فعالانه توسعه دهند.

ایستادگی فرهنگی در این میدان، از اهمیت نظامی آن کمتر نیست؛ چرا که روایت‌های قوی، پیام‌های استراتژیک و تولید محتوای اثرگذار، هم توان اراده ملت را تقویت می‌کند و هم می‌تواند بر معادلات روانی و سیاسی دشمن تأثیر بگذارد. بنابراین، باید آمادگی داشت تا در همه لحظات حساس، با سرعت و دقت عمل کرد و اجازه نداد خلا روایت به نفع دشمن پُر شود. فعالان فرهنگی مستقل، شکل‌های دانش‌جویی و نخبگان رسانه‌ای باید این تجربه را به‌عنوان یک «هشدار استراتژیک» تلقی کنند. نیازمند بازطراحی اساسی در ساختار فرماندهی فرهنگی در لحظات بحران هستیم تا نهاد‌های متولی را از رخوت بیرون کشیده و زمینه را برای ظهور جریان‌های فرهنگی مستقل و خلاق فراهم کنیم.

۲۳ خرداد ۱۴۰۴، صرف‌ایک تاریخ نیست؛ بلکه مرز قطعی ورود جمهوری اسلامی ایران به مرحله‌ای از نبرد مستقیم با رژیم صهیونیستی است که همه قواعد گذشته را زیر و رو می‌کند. اگر پیش از این، سیاست‌های تولید فرهنگی بر مبنای جنگ‌های نیابتی یا ترکیبی تنظیم می‌شد، اکنون دیگر آن الگوها پاسخ‌گو نیستند. امروز، پایان جنگ نیست، بلکه ما با جنگی ماوجهیم که مستقیم، بی‌پرده و عیان است؛ پس تولیدات رسانه‌ای، هنری، تلویزیونی و دیجیتال نیز باید متناسب با اقتضات «جنگ مستقیم» طراحی و اجرا شوند. این یعنی عبور از روایت‌های تکراری، احساسی و کلیشه‌سازی از شهادت و حرکت به‌سوی خلق روایت‌هایی از صلابت، قدرت و بازدارندگی. عملیات‌های پیچیده نظامی، هوشمندی دیپلماتیک و پیوند ایمان و اراده ملی با فناوری و فرماندهی مقتدرانه، آینده تولید فرهنگی، نه بر مدار تکرار که بر مدار جسارت و خلاقیت مقاومت خواهد چرخید.

در دل این بحران و سردرگمی، اما یک نکته امیدبخش به چشم می‌خورد: ائتلاف

■ ■ ■

■ ■ ■

■ ■ ■

اسرائیل به غرب کشور مان هم حمله کرده بود و مسیر زمینی بازگشت حجاج به ایران از همان‌جا بود. در کرمانشاه، همدان و ایلام چند مرکز نظامی مورد حمله قرار گرفته بود و احتمال حمله زمینی اسرائیل از غرب کشور به گوش می‌رسید. برخی با توجه به این اخبار با هزینه شخصی بلیط هواپیما می‌گیرند و به استانبول و از آن‌جا به شهر وان و سپس به ایران می‌روند.

هیچ برنامه شخصی وجود نداشت. مدیر کاروان پاره‌ها و بارها به ما گفته بود که هر لحظه ممکن است به مایگونی که چمدان‌های‌تان را تحویل دهید و ما باید آمادگی داشته باشیم. تا قبل از آغاز جنگ تاریخ برگشت ما جمعه ۳۰ خرداد بود ولی تا جمعه بعد از ظهر هیچ خبری از تاریخ بازگشتمان نبود.

جمعه شب در رستوران هتل نشستیم و دویم و شام می‌خوردم که مردی آمد و با صدای بلند نام کاروان ما را برد و فریاد زد که یک ساعت دیگر باید چمدان‌های‌تان را تحویل دهید و فردا بعد از ظهر به سوسی ایران حرکت دارید. همه دچار شوک شدیم. تا یک ساعت دیگر؟ از قبل کمی از وسایل مان را جمع کرده بودیم ولی به ما گفته بودند که احتمالاً سشنبه یا چهارشنبه هفته آینده حرکت می‌کنیم و دست کم چهار روز جلو افتاده بودیم.

هم شوق بازگشت به وطن داشتیم و هم ناراحت از دست رفتن فرصت طواف دوباره دور خانه خدا. کمتر از یک ساعت تمام وسایل یک ماهه حضورمان در مکه را جمع کردیم و تحویل دادیم و تنها یک کوله پشتی از وسایل برای طول مسیر سفر گهگه داشتیم. در وقت اضافه‌ام کتاب می‌خوانم و ما حالا که امدایم بالا یک طیاره ملخ‌دار چهار موتور ه است. می‌گفتند با جت برخواهیم گشت. من و سه چهار نفر دیگر که آخرین همه امدیم بالا، جا نداشتیم، ناچار آوردندمان توی اتاق کوچکی که پشتات اتاق خلبان است و مخصوص استراحت خدمه هواپیما... بدی اش این است که صدای موتور بد جوری توی گوش است. نه می‌شود خوابید و نه می‌شود بی‌کار بیدار نشست. «(خسی در میقات ۱۹۵) این را جلال آل احمد می‌گوید، در اردیبهشت ۱۳۴۳. در بیش از ۶۰ سال پیش از سستی‌های بازگشت حجاج با هواپیما گفته و ما حاجی‌های ۱۴۰۴ پس از ۶۰ سال بازگشت حجاج با هواپیما به وطن، مجبوریم زمینی به کشور برگردیم. در اینترنت گشتی می‌زنم. در سال ۵۹ و با آغاز جنگ ایران و عراق هم سازمان حج آن سال عده کمی را از راه سوریه به ایران باز می‌گرداند و بقیه با هواپیما بر می‌گردند. پس ما دومین سسری از حاجی‌هایی هستیم که بعد از انقلاب، زمینی از حج باز می‌گردیم. البته تعدادمان خیلی بیشتر است. بسیاری از سفر زمینی ۶۰ ساعته ابراز ناراحتی می‌کنند. پرواز ۳ ساعته به سفر ۳ روزه تبدیل شده. بسیاری تا به حال با اتوبوس سفر نرفته‌اند.

ساعت حدود ۳ بعد از ظهر شب ۲۱ خرداد با بدردقه کارکنان هتل راهی فرودگاه جده می‌شویم. ساعت ۱۰:۲۵ دقیقه به سمت شهر عرعر پرواز داریم. هر عرر! چه اسم عجیبی. باز هم در اینترنت گشت می‌زنم تا دلیل نام گذاری آن را متوجه شوم. در جایی نوشته است که دلیل آن این است که در مرز دو کشور عراق و عربستان که هر دو اول اسمشان عر دارد، قرار گرفته.

هواپیما کمی زودتر از زمان تعیین شده می‌برد. با وجود پذیرایی در فرودگاه جده، همه گرسنه‌ایم و در انتظار پذیرایی هواپیما. مهماندار پس از مدتی جلو می‌آید و مسارا به پیتزایی کوچک مهمان می‌کند. ما که مدت‌ها بود پیتزا نخورده بودیم با خوشحالی تمام آن را باز می‌کنیم. اولین گاز را که می‌زنیم متوجه تفاوت مرز پیتزا در ایران و عربستان می‌شویم. شور است و بی‌مزه. شاید هم غذای هواپیمایشان خوب نیست. تمام شوق و ذوقمان کور می‌شود و با وجود گرسنگی حتی نمی‌ای آن پیتزای کوچک را هم نمی‌توانیم بخوریم.

از جده تا عرعر تقریباً به اندازه تهران تا مشهد راه است. حدود یک ساعت بعد در شهر عرعر هستیم و هنوز در عربستان. فرودگاه تمیزی است و به نظر می‌آید تازه ساخت باشد. از آن‌جا با اتوبوس‌های عربستان راهی مرز عراق می‌شویم. در مرز عراق به سلازمان حج ایران تحویل داده می‌شویم. در آن‌جا اتوبوس‌های عراقی آمده هستند و یک مسئول ایرانی به ما می‌گوید که این اتوبوس و این راننده تا مرز ایران با ما است. اتوبوس‌های عربستان کمی بهتر از اتوبوس‌های عراق بودند؛ اما کولر‌های هر دو خوب است. اتوبوس‌های عراقی کمی تازنده و راننده عراقی هم بسیار بی‌رواست. نمی‌دانم برای کسانی که با اتوبوس به سفر می‌روند عادی بود یا نه ولی راننده‌ها سرعت بالا می‌رفت، با یک اتوبوس دیگر مسابقه می‌داد

و وحدت کلی همه اقشار، گروه‌ها و احزاب مختلف کشور حول محور «وطن»، یعنی ایران عزیز. تجربه تاریخی ملت ایران نشان می‌دهد که هر زمان غیرت ایرانی، با باور عمیق اسلامی و پرچم توحیدی درهم آمیخته، نتیجه‌اش رخدادهایی بوده که عقل مادی از درکش عاجز مانده‌است. از دفاع مقدس تا نبردهای مقاومت منطقه‌ای و اکنون در مواجهه مستقیم با رژیم صهیونیستی، این همراهی مقدس همواره منجر به وقایعی محیّرالعقول شده؛ گویی دست خدا در صحنه ظاهر می‌شود آن‌گاه که مردم با نیت خالص، در راه حق قدم می‌گذارند.

نشانه‌های این ماجرا را چه در مراسم عزاداری محرم اسمال در هیئت رایت‌العباس با نوحه‌های «ای ایران» و «ایران ای سرای امید» محمود کریمی و در خیل هیئات دیگر عزاداری در سراسر کشور و چه در آثار موسیقایی چون قطعه «مردم، علاج در وطن است» محسن چاوشی، قطعه «ایران» از فرزاد فرزین و قطعه «قول مروونه» رضا صادقی -که با ورود به موقع حوزه هنری انقلاب اسلامی و در همکاری کم‌نظیر با هنرمندان شناخته‌شده عرصه موسیقی شکل گرفت- می‌توان یافت. قطعاتی تأثیرگذار با بهره‌گیری از پیام‌هایی چون امید، غرور و وفاداری که با مفاهیم وطن، ایستادگی و همدلی پیوند یافتند و در ادامه با استقبال گسترده مردم مواجه شدند. این آثار و شبیه آن‌ها که بارقه‌های امید در این روزها بودند، می‌توانند الگویی باشند برای توسعه «فرهنگ جنگ» تا با ترکیب حس و تعقل، روی موج قدرت نرم ایران سوار شوند.

فصل نو؛ نبرد ادراکات و ضرورت تجهیز جبهه فرهنگی

اکنون که وارد مرحله‌ای نوین و صریح از نبرد با جبهه کفر، به‌ویژه رژیم صهیونیستی شده‌ایم، دیگر نمی‌توان با فرمول‌های تکراری، خلاقیات‌های مقطعی یا واکنش‌های احساسی مسیر را ادامه داد. آنچه بیش از هر زمان ضروری است، طراحی و اجرای یک برنامه‌ریزی دقیق، منسجم و پیش‌برنده برای تجهیز عقبه فرهنگی و رسانه‌ای کشور است. باید باور کنیم که فرهنگ و رسانه، نه حاشیه، بلکه بخشی اصلی از میدان جنگ هستند. این جبهه نیازمند آرایش عملیاتی، اتاق‌های فکر تخصصی، مدیریت جهادی و حمایت مستمر از نیروهای خلاق و دغدغه‌مند است. اگر در میدان تولید روایت، بازنمایی قدرت و هدایت افکار عمومی عقب بمانیم، دشمن بی‌هزینه‌ترین پیروزی‌ها را در عرصه ادراکات به‌دست خواهد آورد. آن‌چه در این مسیر علاج‌کار است، همه‌عشق به‌وطن، غیرت ایمانی و وحدت راهبردی نخبگان فرهنگی و دانشجویی بر محور ایران مقتدر است.

■ ■ ■

■ ■ ■

■ ■ ■

و اجازه سبقت به او نمی‌داد، در زمان رانندگی با موبایلش شبکه‌های اجتماعی را چک می‌کرد و گاهی هم سسیکار می‌کنید. بخشی از مسیر را تا ترس از تصادف گذراندیم. در طول راه هم بخشی از مسیر را با اسکورت نیروهای عراقی طی کردیم. می‌گفتند اینجا مرز سوریه است و خطرناک. در ابتدا انتهای اتوبوس‌ها پاک‌وانت حامل دوشکا اسکورت می‌شویم.

در اتوبوس نشستیم که متوجه می‌شویم آمریکا به تأسیسات هسته‌ای کشور مان حمله کرده. همه در بهت فرو می‌رویم. با وجود شارژ کم گوشی‌ما، با نور بسیار کم اخبار را پیگیری می‌کنم، شاید دروغ باشد، اما نه. واقعی است. اگر به گفته آمریکا تمام تأسیسات از بین رفته باشد سال‌ها تلاش برای به‌رسمیت یافتن حقمان و زحمت دانشمندانمان از بین رفته است.

بالاخره به نصف می‌رسیم. بیشتر زائران راهی کربلا شده بودند ولی قسمت ماز یارت امیرالمؤمنین بود و چه زیارت دل‌چسپی بود. از پدر می‌خواهیم که به زودی زود زیارت پسرش را هم نصیب ما کند.

فردا صبح راهی ایران می‌شویم. نزدیک مرز ایران دوباره با وانت‌های حامل دوشکا اسکورت می‌شویم و بالاخره به مرز مه‌ران می‌رسیم. بر خلاف عربستان و عراق که همه چیز طبق نظم خاصی جلو می‌رفت، در ایران هیچ چیز سر جای خودش نیست. این وضعیت را به حساب شرایط جنگی کشور می‌گذاریم. نه اتوبوسی برای حمل مسافران هست و نه غذایی برای خوردن و نه جایی برای نشستن که از دست گرما در امان باشی. ۵ ساعت در مرز مه‌ران در گرما منتظر پیدا شدن اتوبوس هستیم. چمدان‌هایمان را هم در همانجا تحویل می‌گیریم. دریایی از چمدان در آنجا وجود دارد و باید ابتدا چمدان‌های کاروان را میان آن همه چمدان پیدا کنیم و سپس چمدان‌های خودمان را از میان چمدان‌های هم‌کاروانی‌هایمان. هر مسافر دو چمدان دارد. تعداد چمدان‌ها زیاد است و در قسمت بار اتوبوس جانی‌شود و مجبور هستیم بقیه چمدان‌ها را روی صندلی‌های عقب اتوبوس جادهم. این کار به همت مردان کاروان انجام شد اما برخی راننده‌ها قبول نمی‌کنند و دعوایا می‌گیرد. همه خسته و گشته هستیم. گرما می‌هوا هم کلافه‌تر مان کرده اما سعی می‌کنند دعو را حل و فصل کنند. وضعیت اتوبوس‌ها هم خیلی جالب نیست، با آن گرمای هوا کولر‌های خوبی ندارند.

بالاخره راهی می‌شویم. تابصباح داخل اتوبوس می‌خواهیم. برخی از شدت‌ورم پاهایشان که ناشی از آویزان ماندن طولانی مدت روی صندلی‌های اتوبوس است، تکف اتوبوس دراز می‌کشند و می‌خوانند. هیچ کدام مان فکرش را هم نمی‌کردیم که با این وضعیت به کشور برگردیم.

در طول مسیر، گشت‌ها اتوبوس را نگه می‌دارند و بعد از بازرسی و چک کردن برخی وسایل دوباره اجازه حرکت می‌دهند. راننده تعریف می‌کرد چند روز پیش دو تریلی حامل پهباد را در جاده کرمانشاه- همدان گرفته بودند که منجر به درگیری و شهادت دو مامور شده بود.

هنوز در جاده بودیم، به گمانم بعد از نماز صبح بود. یک نفر از سر جای خود بلند شد و با شادی فریاد زد آتش بس شد! آتش بس شد! باور نمی‌کردیم. گوشی‌هایمان را چک کردیم. خبر خیلی قابل اطمینان نبود ولی بعد از مدتی متوجه شدیم که خبر صحیح بوده و ما در حالی بعد از سفر سه روزه به تهران رسیده بودیم که جنگ پایان یافته بود. از تصاویری که در العربیه و بی‌بی‌سی عربی دیده بودم گمان می‌کردم که باید وارد شهری ویران‌شده شوم ولی این‌گونه نبود. شهر همان شهر بود با اندکی تغییر و مردمی که باهم یک درد مشترک داشتند و پیام مهریان تر شده بودند. اتوبوس نزدیک تر میبال غرب ایستاد و بعد از مدت کوتاهی ما در آغوش خانواده‌های مان بودیم در حالی که در این ۱۲ روز هر دو نگران یکدیگر بودیم. «و یهودیان گفتند ما مسیح، عیسی پسر مردم، پیامبر خدا را کشتیم؛ در حالی که او را کشتند و به صلیب نکشیدند بلکه امر بر آن‌ها مشبیه شد و دیگری را به جای او کشتند و خدا او را به سوی خود بالا برد.» (نسا: ۱۵۱-۱۵۷)

یهودیان گمان کردند که با کشتن عیسی، عیسی و پیروانش و تفکراتش را از بین می‌برند ولی در واقع نه او را کشتند و نه توانستند جلوی زیاد شدن پیروانش را بگیرند و به هدفشان نرسیدند. اسررائیلیان امروزه همس تصور می‌کنند با حذف افراد و کشتن نظامیان و غیر نظامیان و دانشمندان می‌توانند به اهدافشان برسند، اما دست خدا بالای همه دست‌هاست.

فرهنگی‌نگار

روزهای جنگ



یکشنبه ۱۲ مرداد ۱۴۰۴



شماره ۴۴۷۴



FARHIKHTEGANDAILY.COM



FARHIKHTEGANONLINE

۱۵